

عمادالدین نسیمی و نهضت حروفیه

۳ گفتار پیرامون خلاقیت عمادالدین نسیمی شاعرانسانگرای آذری
و جنبش مترقی مردم آذربایجان تحت عنوان حروفیه

تقی خمارلو

قیمت ۴۰ ریال

نشریافت :

دکتر رضا دانشور	رشد و تکامل اجتماعی
(خودنخه لوئیس بودخس) ترجمه‌ی کاظم فیروزمند	دوزخ
« بهزادآبادی باویل	افکار جلیل محمدقلی زاده
کاووس فرهادی	و آنگاه حماسه شد
مهدی اکبری حامد	آذربایجان آذربایجان

نشر می‌یابد :

اسد حسینی	تنگناهای اجتماعی جهان سوم
خلیرضا تبریزی	شیدائی اجتماعی
تقی محمدی	بچه‌های پابره‌نه
باقرنوبری	شناخت طالبوف تبریزی
سیروس کارگر	عصر بوروکراسی

شماره ثبت ۵۹۰ ۳۷/۴/۱۹



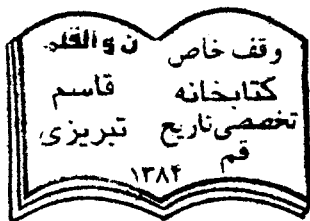
نشر تالش ، تبریز

اسکی شد

عمادالدین نسیمی

و

نہضت حروفیہ



تدوین تقی خمارلو



- ☐ عمادالدین نسیمی ونهضت حروفیه
- ☐ تدوین تقی خمارلو
- ☐ نشر تلاش تبریز،
- ☐ سه راه شاه ، صندوق پستی ۵۴۷
- ☐ چاپ اول ، تابستان ۲۵۳۷
- ☐ چاپ نور ، تبریز
- ☐ صحافی مهر

چند کلمه

مجموعه حاضر حاوی سه گفتار پیرامون برخی مسائل مورد مناقشه نسیمی‌شناسی و بازشناخت جنبش مترقی مردم‌آذربایجان تحت عنوان حروفیه است. مقاله نخست بخشی از مقدمه آقای «حسین صدیق» بر کتاب «ددام نسیمی» نوشته فریدون آشوروف می‌باشد. مقاله دوم اثریکی از خاورشناسان شوروی و موضوع آن مقایسه ادبی نسیمی و حافظ است. مقاله سوم نیز از جنبه‌های مترقی عقاید فلسفی نسیمی سخن می‌گوید. این دو مقاله اخیر را آقای محمد رضا کریمی ترجمه کرده‌اند.

تقی خمارلو

نویسنده	نام	مترجم	صفحه
ح . صدیق	خلاقیات نسیمی	-	۵-۱۴
ا . ج .	نسیمی و حافظ	م . کریمی	۱۵-۳۰
ع . ف .	نقد احکام دینی	م . کریمی	۳۰-۴۴

خلافت نسیمی^۱

فضل الله بن ابی محمد عبدالرحمان جلال الدین نسیمی تبریزی^۲
موجد آیین حروفیکری به سال ۷۴۱ هـ . در تبریز زاده شد و در سال
۷۹۶ هـ . بفرمان میرانشاه پسر تیمورلنگ در « آلینججا قالاسی » با
جمعی از فدائیان حروفی بقتل رسید و مشهور است که تیمورلنگ از
کاسه‌ی سرفضل الله برای خود پیاله‌ی شراب ساخت .
طریقت فضل الله نسیمی تبریزی بیش از هر جا در آذربایجان آن
روزگاران اشاعه یافت و حتا فضل از زندان تیمورلنگ وصیتنامه‌ی
معروف خود را به یاران آذری خود فرستاد و چنانکه در پیه‌س نیز

۱- گفتار پیرامون نماینده‌ی نسیمی ، نوشته آشوراف .

۲- برخی پژوهشگران معاصر ، بنظر مشهدی ، شیروانی و استرابادی
نیز ضبط کرده‌اند . که ناشی از آگاهی‌های ناقص رسیده از بعض متون غیر معتمد
کلاسیک اسلامی است .

تصویر می‌شود، در این وصیتنامه عمادالدین نسیمی را که نخستین بار همراه ابوالحسن علی‌الاعلاء بدیدار فضل‌شافقه و طریقت او را پذیرفته بود، جانشین خود و مرشد آینده‌ی حروفیان اعلام داشت.

در این عهد، آذربایجان عرصه‌ی تاخت و تاز قوودال‌ها و فرمانروایان قبایل کوچ‌نشین بود و در بیشتر مناطق نارضائی مردم از سیاست حکومتی حکام، تبدیل به شورش‌ها و عصیان‌های همگانی می‌شد. چنانکه روستاییان و خرده‌پایان شیروان در دهه‌ی هشتم‌سده‌ی ۸ برهوشنگ شاه فرمانروای سلاله‌ی کسرانیان شوریدند و او را بقتل رساندند و ابراهیم اول شیروانشاه را به حکومت برگزیدند.

در همین دهه، توختامیش از گدار دربند عبور کرد و با ۹۰ هزار سپاهی به آذربایجان تاخت، شیروان، تبریز، نخجوان، مراغه و مرند را غارت کرد و نزدیک ۲۰۰ هزار تن به بردگی برد.

سپس قارایوسف سرکرده‌ی قارا قویونلوها نخست با نیروهای جلایریان - که منشأ مغولی داشتند - متحد شد و تیموریان را شکست داد و تبریز را تصرف کرد. بعدها جلایریان را نیز درب و داغون نمود. در این تاخت و تازها و ناامنی‌ها توده‌های مردم بی‌امان گشتار می‌شدند و آثار فرهنگی آذربایجان نظیر «دارالشفای تبریز» که پس از رصدخانه‌ی مراغه و در دوره‌ی حکومت هلاکو خان ایجاد شد و کتابخانه، رصدخانه و مراکز پزشکی و مدنی و مکاتب چندی داشت، بدست نیروهای سیاه خرافه پرستان ویران شد.

توده‌های مردم که در هر حال زیر فشار عظیم مالیات‌ها خورد می‌شدند (بنا به اسناد موجود در دوره‌ی تیموری پیش از ۴۰ نوع مالیات موجود بود!) در اینجا و آنجا علم طغیان برمی‌افراشتند. ولی خرافه پرستان از منافع حکام ستمگر مدافعه می‌کردند و از جهالت و نادانی توده‌ها سوء استفاده می‌بردند. حروفیان - که بگفته‌ی پطروشفسکی امتیازشان عبارت از آن بود که جز و فعالان پیشرو و متنورین زمان بودند ضربات عظیمی به مواعظ خرافه پرستان و فریبکاران وارد می‌آوردند و در ساحه‌ی انتباه توده‌های مردم، آنان را بسوی بسا سواد شدن و «شکافتن اسرار حروف» فرا می‌خواند و دست به ایجاد ادبیات عظیم همگانی می‌زدند.

از این روست که حروفیان در دردی نخست کشتار شوند گمان بودند. حروفیان هواخواه سرسخت گسترش دانش زمان و بینش خاص مرفقی خود و مخالف حکمرانی فرمانروایان غیر حرفی بودند. در هر نقطه از آذربایجان علم طغیان برمی‌افراشتند و علیه مخالفان خود مبارزه می‌کردند و فعالیت خود را با حفظ شکل مذهبی در مسیر ضد فئودالی و خصومت شدید با تیموریان انداخته بودند چنانکه در سال ۸۳۰ به شاهرخ تیموری سوء قصد کردند که بدنبال آن بسیاری از آنان قتل عام شدند. از آن میان خواجه عضالدین نوه‌ی دختری فضل‌الله که تیموریان او را کشتند و سپس سوزاندند و بسیاری دیگر مانند مولانا

معروف وقاسم انوار سراپی را زندانی و تبعید کردند^۱.

از آن پس حروفیان مجبور به مهاجرت به ترکیه کنونی و سوریه و علی الخصوص شهر حلب شدند و به مبارزه های پی گیر و بی امان خود آغاز کردند. از سوی امیران و قاضی القضاة و فقیهان فرمان قتل آنان صادر می شد و بارها و مردها شان زنده بگور شدند. چنانکه در کشتاری از آنان که به روایت « مزارات تبریز » قرب به پانصد تن کشتند و سوختند، دختر فضل (کلمة الله هی العلیا) نیز بقتل رسید و مشهور است که این رباعی را هنگام قتل خود به فارسی سرود.

در مطبخ عشق جز نکورا نکند .

لاغر صفتان زشت خو را نکشند ،

گر عاشق صادقی ، ز کشتن مگریز .

مردار بود ، هر آنچه او را نکشند^۲ .

۱- اسکندر بیگ منشی در عالم آرای عباسی ذیل وقایع سال ۱۰۰۲ از کشتار عام حروفیان بفرمان شاه عباس و « فنا و نابودی فرقه ی ملاحده و زوال قطعی عقاید حروفیه » سخن می گوید و نشان می دهد که شاه عباس در پایان سده دهم دست به کشتار ایشان زد و مکتب های آنان را ویران ساخت و معلمان و رهبران شان را از جهاز شتر بخلق آویخت مانند درویش خسرو ، مولانا سلیمان طبیب ساوجی ، میر سید احمد کاشی که بدست خود او را شمشیر زد و دوپاره کرد. درویش کمال اقلیدی و درویش بریان، و بوداق بیگ دین او غلو و کسان دیگر را بقتل رساند و « بر هر کس مظنه ی الحاد بود، ابقا نرفت. »

۲- مدارك تاريخی از بسیاری از این کشتارها خبر داده است . مثلا در

« تذكرة الشعراء » لطیفی (به زبان ترکی) آمده که مفتیان خون یک شاعر حرفی متخلص به تمنایی را مباح کردند و این باعث شد که وی را با چند تن دیگر ←

علی‌رغم این کشتارها، در هر سوط‌فداران بی‌شماری یافتند و به‌فرقه‌های متعددی تقسیم شدند که هنوز هم بسیاری از آنان در آذربایجان و ترکیه با عقاید مخفی خود زندگی می‌کنند. چنانکه کوران‌های آذربایجان، بویژه طریقه‌های شاملو، آتش‌بیگلی، عیساییگلی. یئددیار تک‌آللی و غیره در قاراداغ و تبریز، که پیوسته معتقدات خود را پنهان داشته‌اند اکنون وارثان بی‌زبان حروفیان گذشته‌اند، و «کلام‌ها»، آثار فرهنگی بزرگان حروفی و از آن میان عمادالدین نسیمی را سال‌ها و قرن‌هاست سینه به‌سینه به‌فرزندان خود منتقل می‌کنند. و آنان را در اسطوره‌های خلقت و افسانه‌های مذهبی‌شان جان می‌بخشند و می‌ستایند^۱.

← از آن جماعت محکوم به‌قتل و سوختن بکنند. یا آنکه در شقائق النعمانیه (طبقه‌ی خامسه، چاپ مصر در حاشیه‌ی وفيات الاعیان ص ۶۳) آمده که فخرالدین عجمی مفتی ایرانی در استانبول که شاگرد میرسید شریف جرجانی بود، چندتن از حروفیان را گرفت و امر فرمود آنان را مانند زندیقان و کافران زنده بسوزانند، و آمده که خود شخصا در آتش می‌دمید و در آن هنگامی لختی از ریش درازش بسوخت. »

۱- حتا مخالفان حروفی از فضایل اخلاقی فضل‌الله و دیگر حروفیان در بحث از حادثه‌های آنان به‌احترام یاد کرده‌اند. چنانکه شمس‌الدین سخافی (مرده در ۹۰۲ هـ) در کتاب الضوء اللامع لاهل القرن التاسع (چاپ قاهره ۱۳۵۴ هـ ج ۶ ص ۱۷۳ و ۱۷۴) می‌گوید «فضل‌الله ابولفضل استرآبادی عجمی و نام او عبدالرحمان است ولی به‌سید فضل‌الله حلال‌خور شهرت داشت باین معنی که حلال می‌خورد. او باندازه‌ای پارسا و پرهیزکار ←

عمادالدین نسیمی را - که بگفته‌ی کوران‌ها بهیچ نقطه از تنش کارد فرو نرفت غیر از پاشنه‌ی پای راستش - در شهر حلب سال ۸۲۰ هـ . بطرز فجیحی پوست از تن کنند و سپس دست و پایش را قطع کردند . یکی برای علی بیگ بن ذوالقدر ، دیگر برای برادرش نصیرالدین و یکی نیز برای عثمان قارایه‌لی که هر سه از حروفیان بودند ، فرستادند .

جریان زندگی و محاکمه و قتل نسیمی ، به تفصیل در مدارک تاریخی اسلامی آمده است . و این نشان می‌دهد که حروفیان و بویژه

← بود که درباره‌ی وی آورده‌اند که در همه‌ی زندگانی خویش از خوراک کسی نچشید و از کسی چیزی نپذیرفت و طاقیه‌های عجمی می‌دوخت و از بهای آن روزی می‌خورد و با این وصف از دانش‌ها و قدرت بر نظم و نشر بخوبی برخوردار بود و از وی سخنانی نقل شده و بسبب آن مجلس‌ها در گیلان و جز آن در پیشگاه علما و فقها برای وی برپا شد تا آنکه در مجلسی در صمرقند فرمان بر یختن خون او داده پس وی را در آیینجا از توابع تبریز در سال ۸۰۴ هـ . کشتند و او پیروان در نقاط جهان داشت که از بسیاری بشمار نیایند و بداشتن « نمدسپید » بر سر و در تن خویش مشخص‌اند ، و تعطیل و مباح بودن محرمات و ترک واجبات را آشکار می‌دارند و بدان عقاید گروهی از جغتای و عجمیان دیگر را فاسد کردند و چون فساد ایشان در هرات و جز آن فزونی گرفت خاقان معین الدین شاه رخ پسر تیمور لنگ فرمان داد که ایشان را از شهرهای وی بیرون کنند و مردم را بدان برانگیخت ، پس دومرد از ایشان بنماز آدینه که او در مسجد جامع بود بوی حمله کردند و او را زدند و بسختی زخمی نمودند که ناچار دیر زمانی بستری شد ، و هم در پی آن مرد . و آن دومرد در همان زمان بدسخت‌ترین شکلی کشته شدند . . .

نسیمی در دوران خود نقش عظیمی در رسایی فرهنگی داشته‌اند و نقطه‌ی عطفی در تکامل فرهنگی و اندیشگی مردم آذربایجان بشمار می‌رفته‌اند.

بگفته‌ی ادوارد براوان « این مذهب . . . نه تنها مبادی و تعالیم عجیبه و ادبیاتی وسیع ایجاد کرد و مخصوصاً اشعار بسیار به . . . ترکی بجای گذاشت ، بلکه از لحاظ حوادثی عظیم که بوجود آورد دارای اهمیت تاریخی می‌باشد . عقوبت‌ها و شدايد بسیار از يك طرف و قتل و کشتارهای زیاد از طرف دیگر ، همه بواسطه‌ی بروز این عقیده واقع شد . »

نسیمی را نخستین « شاعر بزرگ در زبان ترکی غربی ؛ (آذری) می‌دانند . براستی هم دوره‌ی کلاسیک ادبیات آذری با نام نسیمی آغاز می‌شود . او نخستین شاعری است که دیوانی پر حجم به این زبان ترتیب داد و حصه‌ی مهمی از اشعارش را به تبلیغ آرمان‌های حروفی حصر کرد . پیه‌س نویس با تکیه به این موارد ، شخصیت نسیمی را به شایسته‌ترین صورت توصیف کرده است ، عشق سرشار و عظیم او به انسان و ترنم محبت‌های حقیقی و زیبایی‌های بشری را مجسم ساخته است . وی با اتکاء به همه‌ی مدارك و اسناد کلاسیک و با گردآوری و تدقیق همه‌ی روایات در خصوص زندگی و مرگ نسیمی ، یاران او ، جریان‌های سیاسی و اجتماعی آن دوران و غیره ، و با افزودن برخی پرسو ناژها و صحنه‌های تصویری که خواسته است بكمك آنها احتمالا

ایده‌نولوژی خاص خود را بیان کند، پیه‌س مستدل و تاریخی «نسیمی» را به قلم آورده است.

در این پیه‌س نسیمی شاعر، با همه‌ی عواطف نوع دوستی و عشق‌های عریان و صراحت لهجه و صمیمت و اظهار محبت بی‌انتها به خوبان، در وحدتی با نسیمی مبارز، وجه دیگر از شخصیت فیلسوف خود، با همه‌ی جانفشانی‌ها و صداقت‌ها پیش چشم آدمی مجسم می‌شود.

بگفته‌ی میرزه ابراهیموف، هنگام خواندن این پیه‌س، بی‌اختیار آدم به یاد افسانه‌ی جاودان پرومته می‌افتد و چهره‌ی او را با همه‌ی غرور و بزرگمنشی خود پیش چشم می‌آورد که بخاطر انسان‌ها و سعادت آنان رودر روی زئوس می‌ایستد و برای رهایی بشریت از تاریکی و سرما می‌رود که آتش درویشایی بیاورد.

در پیه‌س مراحل دراماتیک زندگی نسیمی، دستگیری و قتل او، تعقیب شدید حروفیان، پای‌دار رفتن جوانی در حلب بخاطر خوانندان اشعار نسیمی و جزاینها با خطوطی تأثر آمیز و فاجعه انگیز تصویر شده است.

نسیمی، استاد سخن، در درجه‌ی اول شاعر و الا قدرتی ست که شعر بومی دیار خود را در زمان خویش به اعتلاء رسانید و توجه به انسان را در لیرسم آذری و ملل همجوار بدعت گذارد. بزرگترین مسأله در شعر نسیمی «انسان» که در مرکز دایره‌ی خلاقیت هنری او قرار دارد. در شعرش شور و حال زندگی موج می‌زند. به زاهدان و تارکان دنیا

نفرت و استهزا می بارد .

پیه‌س نویس با شناخت علمی و دقیق از این وجوه شخصیتی نسیمی،
ما را در فضای واقعی و کامل از کارا کتر و نقش از قرار می دهد و از دیگر
پرسوناژهای خود نیز تصویری رسا و عینی بدست می دهد.

برخی پرسوناژها نظیر شاه خندان ، تیمور لنگ ، میرانشاه ،
قارا یوسف ، ابراهیم شاه ، علی الاعلاء ، کرمانی و جز اینها شخصیت های
تاریخی پیه‌س هستند که چهره ی واقعی آنها در حوادث سیاسی و اجتماعی
عصر نسیمی ، با خطوطی روشن و دقیق به تصویر در آمده است . نام بسیاری
دیگری از نقش ها زاده ی باریك بینی و دقت پیه‌س نویس است که بحق
به عناصر واقعی اجتماع آن عهد داده است .

نسیمی و حافظ

در قرن دوازده هنرمندان بزرگی همچون نظامی و خاقانی و در کنارشان در قرنهای ۱۳-۱۴ در ادبیات شرق و در ساحه تصوف، آفریده و آثار چهره‌های شایانی همچون شیخ محمود شبستری، جلال‌الدین رومی، حافظ شیرازی، اوحدی مراغه‌ای و عمادالدین نسیمی در کشف و نشر افکار اجتماعی، فلسفی، سبب آفرینش يك جریان مرقی شده بود. این جریان فلسفی، ادبی با ایدئولوژی حاکم بر زمان اسلام قاطی و ممزوج شده و در فرم پانته ایستی (وحدت وجودی) شکل گرفته بود.

از خصوصیاتى که نمایندگان شاخه‌های مرقی ادبیات صوفیه را با چهره‌های برگزیده ادبیات حروفیه از نظر فکر فلسفی در کنار هم قرار میدهد نکرش پانته ایستی آندوبه وجود کائنات میباشد. از این نظر گاه نزدیکی و قرابت افکار فلسفی و ایده‌های عمادالدین نسیمی و شاعر هم عصرش حافظ شیرازی بسیار جالب توجه و ستودنی است.

بطوریکه معلوم است ، جوانی نسیمی مقارن با دوران اوج و تکامل حافظ در عرصه شعر و هنر بوده است . اگر چه هنوز در باره علاقه و همبستگی این دو شاعر داهی و بزرگ به همدیگر سندی و مکتوبی در دست نیست ولی نسیمی در بعضی از اشعارش به شعر حافظ اشاره میکند حتی او غزلی بعنوان جواب در مقابل غزل معروف خواجه (حافظ) به نام «غم مخور» نیز سروده است .

در آثار هر دو شاعر بزرگ ، تشابه ایده ها و آرمانهای بلند بشری همچنین نزدیکی افکار و عقاید آن دو در باره حیات ، انسان و طبیعت حقیقی انکار ناپذیر است .

مسئله نسیمی و حافظ تا حال مورد توجه قرار نگرفته است ، این مسئله بصورت علمی و بسیار جدی محتاج تدقیقات عمیق و وسیعی میباشد . تلاش ما در این مقاله صرف روشن ساختن نظریاتمان در جهت های مشخص شده همین مسئله خواهد بود .

ارث ادبی غنی نسیمی بعلمت اینکه به سه زبان آذربایجانی ، فارسی عربی میباشد عرصه آفرینش شاعر بسیار وسیع بوده و از نظر فرم و مضمون با افکار ادبی و مکتبهای مختلف دوران خود بسیار بهم وابسته میباشد . همانگونه که آفرینش اولین دیوان شاعر بزبان آذربایجانی برای ملتمان فوق العاده اهمیت دارد در زبان فارسی نیز با خلق مرواریدهای کرانههایی در ساحه غنایی و فلسفی و هماهنگی آن با ایریک شورانگیز حافظ ، حس افتخار را در قلبمان می آفریند .

در عرصه ادب و هنر ، فریادهای غنایی نسیمی ندهای بشری است که از زیر باد گذشت قرن‌ها بدرآمده ، طراوت و زیبایی خود را حفظ کرده و قلب نسل‌ها را فتح کرده است . روح و گوشت و خون این اشعار غنایی را انسان و سرنوشت او تشکیل می‌دهد . آنهم انسانی که از هر نوع اسارتی آزاد بوده ، وجود و قدرت خلاقه خود را درک کرده و در راه عقیده خود آماده هر نوع جانبازی است .

در اشعار هر دو شاعر بحث در مسئله انسان ، آنها را بعنوان سخنگویان آتشین و مبلغان مبارز ایده و آرمان‌های انسان دوستی در قرون وسطایی مشهور ساخته بود ، آنها در عین حالیکه رو در روی تمام بی‌عدالتیهای زمان خود ایستاده بودند هرگز از جنب و جوش و روح مبارز طلبی نیفتاده ، انسان را به دور کردن غم از خود و نگاه امیدوارانه به آینده‌ای روشن دعوت می‌کنند. بعنوان مثال حافظ در غزل معروف « غم‌مخور » می‌گوید :

یوسف کم گشته باز آید به کنعان غم‌مخور

کلبه احزان شود روزی گلستان غم‌مخور

« دیوان حافظ ، چاپ امیرکبیر ص ۱۷۷ »

در غزلی از نسیمی که بعنوان جواب به این غزل نوشته شده است خواستها و ایده‌های شاعر چنین به صدا درمی‌آید .

تکیه کن بر فضل حق‌ای دل ز هجران غم‌مخور

وصل یار آید شوی زان خرم‌ای جان غم‌مخور

استقبال نسیمی از حافظ ، شاعر فیلسوف شرق ، در عین حال که نشانه علاقه عمیق شاعر به خواجه است ، تجسم بارز این حقیقت نیز است که از حیت عقیده و تفکر نیز با هم هماهنگی دارند .

در این اشعار هر دو شاعر در عین حال که از وضع زمانه بخاطر میسر نبودن ، « مراد » و نرسید نشان به آرزو شکایت میکنند ، به بی ثباتی وضع زمان و تغییر دادن آن علاقه زیادی نشان می دهند حافظ :

دور گردون گرد و روزی بر مراد مائرفت
دائما یکسان نباشد حال دوران غم مخور

ص (۱۸۷)

بنا به این گفته ، وجود و حیات ، ثابت و بی حرکت و شکل گرفته نیست بلکه در تغییر و حرکت میباشد . بدین ترتیب حافظ جنبه مثبت و دیالکتیکش را ایفا میکند ، همین نگرش دیالکتیکی با طرز تفکر نسیمی نیز هماهنگ بوده و حدتی را تشکیل می دهد .

يك دو روزی دورا گر بر عكس مراد

همچنين دايـم نخواهد گشت دوران غم مخور

قید این مطلب ضروری است که شباهت و قرابت این دو اثر از نظر وزن و قافیه و مضمون به مفهوم تقلید نسیمی از معاصرش نیست بلکه نشان میدهد که این شعر از نظر فلسفی مقبول خاطر نسیمی قرار گرفته و او به منظور عمق دادن به فکر فلسفی خود و رساندن آن به خواننده چنین اقتباسی را جایز دانسته است . در حالیکه غزل حافظ ۱۰ بیت

بیشتر نیست شعر نسیمی از ۳۲ بیت تشکیل یافته است . حافظ غزل
خود را بابیت .

حافظا در کنج فقر و خلوت شبهای تار
تا بود وردت دعا و درس قرآن غم مخور

ص ۱۸۲

بیایان رسانیده ، نسیمی به فضل الله اشاره کرده می نویسد.
ای نسیمی با تو چون دارد نظر فضل الله ،
قید وزندانش همه لطفست و احسان غم مخور .

بطوریکه مشاهده شد جهت مشخصی که غنایی نسیمی را از
حافظ جدا میسازد عبارت از اینست که شاعر - انا الحق - گو در پشت
افکار شاعرانه اش نشان میدهد که با قاطعیت تمام به مسلك و مرام
خود وفادار بوده و هر گز از آن روی بر نمی تابد و در راه آرمان والای
خود ، سینه خود را بسان سپری در مقابل عذابها ، شکنجه ها و
اضطرابات قرار میدهد و بدین ترتیب ریشه اصلی مضمون فلسفی اشعار
و عظمت شاعری خود را به اثبات رسانده ، مورد تصدیق قرار میدهد .
گرایش شاعر به اصل تغییر و تحول (دیالکتیک) وجود و کائنات
اساس حلقه جهان بینی او را تشکیل میدهد ، او در عین حال که با
قبول قوه الهی بعنوان اساس هر شیئی در ردیف ایده آلیستها قرار
میگیرد ، به ثبات و تغییر ناپذیری دنیا نیز اعتقاد ندارد . به نظر نسیمی
اگر شیئی ثابت و بدون تغییری وجود داشته باشد همانا عشق و محبت

منور انسانی به «حق» است. او دنیا را همچون کارخانه‌ای میابد که همیشه در تغییر و تبدیل بوده و هر روز به رنگی درمی آید. محض بدین خاطر است که انسان را به فریب نخوردن حيله‌ها و تزویرهای دنیا فرامیخواند.

دل مده از دست اگر داری خبرای بی خبر،
کاین عروس بی حیا دنبال قتل شوهر است .
دم بدم از شوخ چشمی شیوه‌ای دارد غریب ،
در فریب او مرو از ره که بس بازیگر است .
همین فکر در شکل دیگری در اشعار حافظ ایفا می‌کرد
مجو درستی عهد از جهان سست بنیاد
که این عجزه عروس هزار داماد است .
نشان عهد و وفا نیست در تبسم گل ،
بنال بلبل بیدل که جای فریاد است .

(ص ۴۳)

نسیمی این فیلسوف بزرگ که حیات اجتماعی را در حرکت و وجود دنیا را در تغییر و تبدیل می‌یابد و با قبول اینکه وجود را ماده تشکیل می‌دهد و هرگز از بین نمی‌رود در قرون وسطا به فلسفه ماتریالیسم نزدیک میشود و درست مقابل ایده آلیستها قرار میگیرد .

پا به حرمت نه بروی خاک اگر داری خبر
کین غبار تیره فرق خسروان کشور است

کنگرایوان شده میگوید از دارا نشان
خشت چرخ پیره زن خاک قباد و قیصر است .
هر کلی کز خاک میروید نشان گلر خیست ،
سبزه بر طرف چمن خط بتان دلبر است .

بدین ترتیب نگرش نسیمی در لیریک فلسفی اش از دید مآثر یالستی
بسیار پیشرفته تر و روشنتر از حافظ انعکاس یافته است .

جهان بینی و فکر فلسفی نشان داده شده را در اشعار خاقانی و
خیام نیز میتوان یافت . برای مثال خاقانی در اثر « خرابه ایوان
مدائن » میگوید .

خون دل شیرین است آن می که دهد رزبن
ز آب و گل پرویز است آن خم که نهده دهقان
(دیوان خاقانی ، امیرکبیر)

و همینطور خیام در رباعی

هر سبزه که بر کنار جویی رسته است ،
کوئی ز لب فرشته خوئی رسته است .
پا بر سر هر سبزه به خواری ننهی ،
کان سبزه ز خاک لاله روئی رسته است .

دیوان خیام

چنین افکار فلسفی پس از چند قرن در اشعار نسیمی جان دوباره
گرفته و انعکاس تازه ای یافته است . این شباهت و نزدیکی افکار

فلسفی به هیچوجه تصادفی و اتفاقی نیست . بدان علت که نسیمی علاوه از شاعر هم معترض حافظ ، افکار متفکران پیشین و ارث فلسفی شاعران کلاسیک را یاد گرفته و از افکار مترقی آنها بشکل سازنده ای استفاده برده است .

* * *

همانطوریکه معلوم است نسیمی و حافظ در دوران مشقت بار زد و خوردها ، کشمکشها و مبارزات فتودالی می زیسته اند . قرنهای ۱۳ و ۱۴ دورانی بود که انسانها زیر چکمه زورمندان له شده ، گروههای مردم زحمتکش زیر منگنه اضطراب و شکنجه قرار گرفته و زیر استثمار مانده بودند . دردورانی که مسلکهای مختلف دردست طبقات حاکم فتودال و قوانین و احکام دینی بعنوان آلت استثمار بوده است ، شاعرانسان دوست و نوعپروری چون نسیمی نمیتوانست آرام بگیرد . او در وهله اول مجبور بود با سلاح افکار مترقی خود به ایدئولوژی مرتجع جاری زمان حمله کند . شاعر این راه را با جسارت تمام انتخاب کرده و با گفتن این شعر

کشتی چون نوح اگر داری ز طوفان غم مخور
چون بگیرد کوه و صحرا سر بسر طوفان ما .

بستگی عمیق خود را به آرمان و آرزوی والای خود نشان داده و در مقابل احکامی که مانع رشد قدرت خلاقه انسانها بود می ایستد و در موقعیت محکم و تزلزل ناپذیر مراضع لیاقت و شرف انسانی قرار

میگیرد در این مبارزه فلسفه « وحدت وجود » ی شاعر در باره دنیا و حیات نگرش پانته ایستی (وحدت وجودی) او با فلسفه اسلامی و بانگرش جهان بینی دیگر مسلکهای محافظه کار و در رومی ایستد این جهان بینی بین اشعار فلسفی نسیمی و حافظ پل تفکری انداخته و به فرم و مضمون اشعار آن يك ایده مشترک داده بود .

پرفسور « عبدالحسین آگاهی » محقق بزرگ ضمن بحث در فلسفه حافظ مینویسد « . . حافظ در تاریخ فلسفه در مورد قید وحدت وجود نقش پلی را بین عقاید ایدآلیسم و ماتریالیسم بازی کرده است . این عقیده گاه برای ایده آلیستها راه ماتریالیستی را مینمایاند و بعضاً بر عکس ، ماتریالیستها را بسوی ایده آلیستی میکشاند فلسفه حافظ کاملاً فلسفه « وحدت وجود » میباشد . او تضاد بین روح و ماده را عمیقاً درك میکند و تلاش دارد تا با كمك فلسفه « وحدت وجود » آنرا حل و رد کند . نظریه وحدت وجود به اعتبار دو خصوصیت اساسی از جهات اصلی فلسفه تصوف میباشد . تجسم و تظاهر این وحدت وجود در فلسفه ، تاریخ و ادبیات ملتهای آسیای نزدیک و میانه ، حسین بن منصور حلاج و « چوبه دار » اوست که در راه آن جانش را فدا کرد . پانته ایستهای بعدی هر يك بنحوی از روش و عقیده او تعریف و یاد کردند از آن جمله حافظ شیرازی .

این سخنان را عیناً میتوان در مورد نسیمی نیز گفت . بدان علت که شاعران متفکری که اساس فلسفه آنها وحدت وجود میباشد

همگی حلقه‌های مختلف ، که زنجیر واحدی را تشکیل می‌دهند و جدا ساختن این حلقه‌ها از هم دیگر ممکن نیست .

در اشعار فلسفی ، حمله او نسبت به احکام سنن دینی بسیار تند و برنده است . شاعر با گفتن :

آنانکه به تقلید مجرد گرویدند ،
دورند ز حق زان به حقیقت نرسیدند .
دور از حرم کعبه وصلند همه عمر
دروادی جهل از سرپندار دویدند .
قومی که پرستند خدا را به تصور
از نور یقین دور چون شیطان مریدند .

تقلید مجرد را از ریشه‌اش بر می‌کند ، معلوم است که در مذاهب شیعه و سنی اسلام ، مسئله تقلید يك مانع معنوی است که از رشد و وسعت تفکر ، عقیده فردی و شخصیت انسانی جلوگیری کرده ، آنرا محدود می‌کند . و انسان را در حالت تحقیر و اسارت نگاه میدارد . این مانع اصلی عبارتست از اینکه تمامی مسلمانان بعد از پیغمبر و امام می‌بایست از يك نفر عالم شرع تقلید مطلق بکنند . احکام و دستورهای صادر شده از این عالم عمامه دار می‌بایست بدون بحث و مباحثه از طرف تمام مردم مقبول واقع شده و بدان عمل شود . نسیمی بارد چنین تقلید منحوس و مجرد ، مسئله آزادی شخصیت انسانی را به معنای واقعی کلمه ، با جسارت تمام پیش میبرد . او انسانها را به

گسیختن این زنجیرهای جهالت و نادانی و به کشف و درك حقیقت با ادراك و فهم خویش دعوت میکند . حتی مقلدان محض را از «توحید» و «حق» دور حساب کرده و اینکه آنان هیچوقت به حقیقت نمیرسند، قید می کند .

تقلید روان از ره توحید بعیدند ،

ز انست که هر گز به حقیقت نرسیدند .

شاعر با نشر افکار خود ، انسانها را به درك شخصیت و لیاقت خود با شناخت مستقل خودشان دعوت میکند .

خویش را بشناس تا از سر حق آگه شوی

هر که او بشناخت خود را ، جبرئیلش چا کراست ،

حافظ نیز همین فکر را در نوع دیگری بیان میکند .

خطاب به مقلدان خادم شریعت چنین میگوید :

بنده پیرمغانم که ز جهلم بر هاند ،

پیرما هر چه کند عین عنایت باشد .

دیوان حافظ ص ۱۲۲

نسیمی رفتن به « خلوتگاه عبادت » حاکم شرع را تحقیر

انسانی دانسته خطاب به صوفی چنین میگوید :

به خلوت خانه طاعت مکن ارشادم ای صوفی

که جز کوی مغان عاشق ره دیگر نمیگیرد .

حافظ همین سخن را چنین گفته است

اگر نه پیرمغان در بر روی بگشاید
کدام در بز نم چاره از کجا جویم ؟

ص ۲۷۰

بطوریکه ملاحظه میشود ، گرچه نغمات فلسفی دو شاعر در عرصه شعر و هنر در وزن و آهنگ و ریتم های مختلف و جدا گانه ای بیان شده است ولی اشعار هر دو از نظر مضمون از یک سر چشمه آب میخورد . این سر چشمه همانا سر چشمه « وحدت وجود » میباشد که پایه اصلی و ایده آن آزادی انسان ، شرف و تقدیس وجود انسانی است . این آرمان بلند بشری ، احترام عمیق به لیاقت انسانی ، ایده انساندومنتی و نیک اندیشی و نگرش واقع بینانه هر دو شاعر بزرگ به حیات واقعی ، زندگی مادی با تارهای ظریف و زربفت بسته شده و با محبتی مقدس در آفرینش ادبی آنها مترنم است . خلاصه آنکه نسیمی وعده های پوچ خادمان ریا کار شریعت ، زاهدان ، شیخها و دعوت آنها به جنت و حوری را رد میکند و با گفتن :

مرا به وعده فردا ز ره مبر کامروز ،

زلعل یار همه کام دل مهیاشد .

موقعیت خود را به درستی آشکار میسازد ، این فکر در ساحه

هنر حافظ نیز بصدا در می آید .

در آثار غنایی نسیمی چگونگی عشق و محبت تنها در وابستگی اش به حق و « نور مطلق » نیست ، این حقیقتی است که نسیمی و حافظ عموماً در غزلیات خود ، افکار عمیق فلسفی خود را در ادبیات عاشقانه می گنجانیده اند . لیکن در فلسفه « وحدت وجود » که اساس جهان بینی آنها میباشد در عین حال که انسان ، وجود احاطه کننده او ، زیبایی تمام طبیعت و اجزاء جدا شده از کل تجسم و تظاهر میابد آنها؟ نمی توانند به وجود واقعی بیگانه به مانند .

نسیمی ، شاعر انسان دوستی که با اضطرابات مادی و معنوی و در میان بلاها و دردهای اجتماعی زندگی کرده و در راه آزادی و سعادت بشری آماده هر نوع فداکاری و جانبازی بوده يك چنین متفکری بی شك وقتی سخن از عشق میراند الویت انسان و کیفیت لیاقت انسانی را از نظر دور نمی دارد . در این نظر گاه در ساحه ادبی نسیمی و حافظ عشق آتشین و شعله ورشان در طی قرون متمادی ، دارای مفهوم و معنای وسیع و عمیقی میباشد ، این عشق انسانها را به زندگی ، دوست داشتن زندگی ، مردانگی و مبارزه در راه حق و عدالت و به فداکاری فرا میخواند :

حقیقت عاشیقین عشقی دور تمناسی
سن او یله سائما او یونجا قدور عشق دو نیاسی
کو نول یان عشق او دونا شام کیمی محبتله
گر کدر جان وره عاشق لر حسن نیتله

عشق و تمنای عاشق حقیقت است
خیال مکن دنیای عشق بازیچه است .
ای دل همچو شمع صمیمانه در آتش عشق بسوز
عاشقان باید با حسن نیت جان بدهند .

* * *

راهیست راه عشق که هیچش کناره نیست
آنجا جز آنکه جان بسپارند چاره نیست .
هر گه که دل به عشق دهی خوش دمی بود .
در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست

(حافظ)

این عشق والا و مقدس رند پیر (حافظ) که شهرتش دنیا را
فرا گرفته و نسیمی را که به عقیده «انالحق» رسیده بود به درجه‌ای
میرساند که آنها با صدای بلند میخوانند .

فارغ از کعبه و بتخانه و دیریم و کنشت
ملك وحدت وطن وقاف قدم خانه ماست

(نسیمی)

از آن به دیرمغانم عزیز میدارند
که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست

(حافظ)

دو شاعر بلند پایه شرق که مسائل پیچیده اجتماعی - فلسفی
دوران خود را بطور واضح و روشن در آینه شعر و هنر بطرز هنرمندانه‌ای

منعکس کرده اند - طبیعتی را که به انسان عشق و حیات بخشیده، چقدر
محبانه و عمیق دوست داشته اند! خواه در آثار نسیمی و خواه در آثار
حافظ در اشعار مربوط به طبیعت، گویا طبیعت و زیباییهای فرسوناگرش
توسط استادی ماهر و در زیر قلم سحرانگیز او نقش بسته و بارنکهای
مختلف بدان جان بخشیده است. این آثار هنری جاندار و فناپذیر
در پهنه هنر بشریت، ذوق استتیک خود را از نسلها به نسلهای بعدی
حفظ کرده و همچنان همین ذوق را حفظ خواهد کرد.

نسیمی آمدن بهار را برای انسانها فصلی برای دور کردن درد
و غم از دل چنین بقلم می آورد:

بهار آمد، بهار آمد بهار سبز پوش آمد،

رها کن فکر خام ای دل که می درخم بجوش آمد.

لب ساقی و جام می میان باغ و فصل گل،

غنیمت دان که از غیم سحر که این بگوش آمد.

نسیمی تا لب جانان و جام می بود دیگر،

بزهده خشک بی حاصل نخواهد سر فروش آمد.

حافظ نیز همین محبت شاعرانه را با آمدن بهار مژده می دهد

و می نویسد:

رسید مژده که آمد بهار و سبزه دمید،

وظیفه گر برسد مصرفش گلست و نبید.

صغیر مرغ بر آمد بط شراب کجاست ،
فتان فتاد به بابل ، نقاب گل که درید .

ما در این مقاله ، تنها يك قطره از مرواریدهای هنری پرورده
شده در سینه این دو عمان بزرگ هنر و تفکر چیدن نتوانستیم .
شکی نیست که با گسترش نسیمی شناسی و با کشف بستگی و
علاقه بین شاعر بزرگ با اسلاف خود ، معاصرینش و مراقبان اشعار
فاش نشده عالم شعر و هنر از طرف ادیبان خودی و محققان ادبیات شرق
و غرب کشف خواهد شد .

نقد احکام دینی در اشعار نسیمی

نقد احکام دینی در اشعار نسیمی

شاعر متفکر و توانا ، عمادالدین نسیمی همیشه در مقابل زور گویی ،
بیعدالتی و ظلم ایستاده و با گنجینه افکار مدرکی که معنای حیات
آدمی را آشکار میسازد و با انبوه سخنان حکیمانه در میان ظلمت
زمانه اش میدرخشد . او بكمك خلق آثار پر حرارت خود در تمام عمر
انساندوستی و پاکیزگی معنوی - اخلاقی را ترنم کرده است . یکی
از جوانبی که نسیمی را بلند پایه می نماید و در نظرمان عزیز و گرامی
میدارد ، اشعار و آفریده های صاف و تمیز او بزبان آذربایجانی و کشف
و نشر افکار فلسفی در ادب آذری است . آفرینش ادبی نسیمی بخاطر
تکامل بدیعی خود و عمق معنوی افکار اجتماعی - فلسفی اش در تاریخ

ادبیات آذربایجان مرحله نوینی را تشکیل داده است .

قلب عمادالدین نسیمی همیشه با این آرزو درطپش بوده است که همچون اسلاف خود یکی از کسانی باشد که راه حق و عدالت و دوستی بین ملت‌ها را ترنم و تبلیغ کند . لیکن زمانه‌ی شاعر در مقابل آرزوها و آرمان‌های والای او چون سدی آهنین ایستاده ، رفته رفته تضاد مابین هنرمند و زمانه ، شاعر و جامعه‌اش ، متفکر و اجتماعش عمیق‌تر شده برای هنرمند بزرگ فاجعه عمیقی را به وجود آورده بود . نسیمی با قبول مسلک حروفی برای از بین بردن تضادها و حل مشکلات مهمی که در مقابلش صف کشیده بودند با مراجعه و توجه به افکار معاصرینش چنین گفته بود :

بیا ای حریف نصیحت قبول کن ،

جور و عتاب به حریف احتیاج نیست .

در دنیا هر کس که در فتنه را بست ،

الحق زهی سعادت ، بخدا زهی ثواب .

با افکار ناموافق و افعال ناصواب

هر گز زمانه کسی را خشنود نساخت .

چه رسمی است که جبرئیل و اهریمن همدم باشند ؟

به چه وجهی طوطی و غراب مونس هم میشوند ؟

ستم بی حد دوران ، تلقینات پیچیده زاهدان و صوفیهای بی صفا ،

قربانیان راه فتنه و فساد ، قواعد و قوانین زمانه که کسی را خشنود

نمی ساخت، نتایج افکارنا موافق و کارهای ناصواب، اسیر شدن جبرئیل (اعمال خیر) در دست اهریمن (اعمال شر)، جبر و مجبوریّت دوستی و مونس شدن طوطی و کلاغ، تمام این تضادهای جامعه و این مسائل اجتماع، نسیمی را به مسلک پر روح و مبارزانه آن دوران یعنی حروفیه نزدیک کرده بود.

این مسلک با بعضی از قوانین از در مخالفت برآمده احکام سست دینی را به مسخره گرفته و دشمن بی امان خادمان طفیلی دین، صوفی های و طرفداران جهل و نادانی شده بود.

معلوم است که ایدئولوژی مذاهب مختلف اسلام در قرون وسطی در سرزمینهایی که اسلام گسترش یافته بود موجب وجود آمدن تضاد آشتی ناپذیر اجتماعی و محاربات صنفی شده بود. این تضاد گاهی برخورد کوچک و گاهی برخورد بزرگ طریقتها را موجب شده و حتی شکل جنگ مبارزه بخود گرفته بود.

ف - انگلس در اثر معروف خود به نام «مبارزات روستائی آلمان» نقش مبارزات دینی را در اجتماع تحلیل کرده و نوشته است «در قرن ۱۶ در دوران معروف به دوران محاربات دینی، قبل از هر چیز بحث بر سر منافع مادی معین صنفی بود. این مبارزات مدتها پس از آن در انگلستان، فرانسه مانند برخوردهای داخلی مبارزه طبقاتی بوده است. اگر این مبارزه طبقاتی در آن زمان با علامت دینی رخ داده است منافع، خواستها و احتیاجات طبقات مختلف بالفاهه دین

سرپوش گذاشته شده و این مسئله اصلاً ماهیت آنرا تغییر نمیدهد و با شرایط دینی آن زمان اینکار بسیار آسانتر میسر میشود .

همین فکر ف - انگلس در سرزمینهای فنو دالیزم که دین اسلام در آنها رواج یافته بود و همینطور در آذربایجان تماماً عاید و قابل قبول است . به این ترتیب که در اینجا تعالیم طریقه‌های مختلف از آن جمله صوفیگری و مسلک حروفیه منافع اقتصادی و سیاسی طبقات را تشکیل داده و منافع گروه‌های صنفی را منعکس می‌کرد .

نسیمی که در ادبیات شرق او را « لشکری پرورای میدان عشق و فدایی بزرگ کعبه محبت » تعریف می‌کنند ، از شاعران صوفیسم و حتی از شاعران منسوب به حروفیه متفاوت می‌ماند و اشعار زیر نظرمان را در این مورد بخود جلب می‌کند :

به صورت گرچه خیلی شبیه است نسیمی ،

به معنا نام هر سنگ سیاهی (حجری) کیمیا نیست .

صوفی‌زم و حروفیگری و دیگر طریقه‌ها به منافع ، احتیاجات و خواسته‌های خود با پرده دینی سرپوش گذاشته و در راه آرمان‌ها و ایده‌های خود به طرز موافق و با فرم واسلو بهای مناسبی مبارزه میکردند ، نسیمی اساساً متفاوت با دیگران مانند يك هنرمند بزرگ با کیفیت نوینی ظهور میکند . « گیب » شرق‌شناس انگلیسی مینویسد :

« نسیمی با حروفی بودنش جای یگاندهای بخود میگیرد . او همچون يك شاعر حقیقی جهت‌های مساعد حروفیگری را برای

آفرینش شعرا انتخاب کرده و اشتباهات و نظریه‌های درهم و برهم آنرا رد کرده بود .

حروفیان حروف را بر اساس مقدس بودن و قدرت الهی داشتن آن پایه گذاری کرده و بانشر افکاری که شخصیت انسانی را ارزش می‌نهد ، او را بزرگوار می‌نمایاند و همچنین با فلسفه شرف افزای انسانی ترنم دوستی بین ملت‌ها و مدافع خلق بودن در زمانه خودشان يك جهان بینی مترقی را با ماهیتی پیشرو بنا نهادند .

دانشمند مشهور قرن بیستم عرب « فردینان تتل » در کتاب قاموس خود به نام « المنجد » ضمن بحث در عقیده حروفیان مینویسد : « حروفیان میگویند کاینات ابدی است و با حرکت ابدی و جاودانی همیشه در حرکت است . . . آنها در مجالس دینی . . . خطاها و نقصانهای دینی خود را پیش رئیس مذهبی خود اعتراف میکنند » . گویا حروفیان با دین که میگفت « دنیا فانی است ، موقتی است و با دیگر احکام نظیر آن جدایی آشتی ناپذیری داشتند که این مسئله نیز نسبت به دوران خود يك ماهیت مترقی داشته است .

در آثار نسیمی این جهت‌ها بشکل بارزی تجسم یافته است .

شاعر متفکر برای نشر افکار فلسفی خود ، مسئله محبت را اساس شعر خود قرار داده و در آفریده‌های عاشقانه خود به طرز هنرمندانه‌ای در ایفای فکر فلسفی خود در زیر لفافه سخن نایل آمده است . بنابه عقیده شاعر اسلام و عالم کفر برای عاشق مکان سیاحتی

است . او میان بتخانه و کعبه تفاوت جدی و فاحشی نمی یابد . محض بدین خاطر عاشق حقیقی در مقابل آنها لا ابالی و بی قید است . خلاصه عاشق در راه عشق و در میدان محبت خسرو صاحب سریر است :

اسلام و کفر برای عاشق يك مسیر است ،
هر جا که عاشق مسکن گزیند امیر است .
آنکس که در میان بتخانه و کعبه فرق می گذارد ،
هنوز بالغ نشده ، اگر چه پیر باشد .
آن فغیری که در راه عشق صورت به خاک می مالد
نامش در جهان خسرو صاحب سریر است .

شاعر خسرو صاحب سریر جهان را از هر چیزی و الامقام در نظر میگیرد و کوشش و سعی هنری خود را صرف نمایاندن عزت و شرف او میکند . بنابه عقیده نسیمی انسان کاملی که ذات خویشتن را عمیقاً و بدرستی درك کند به مقام الوهیت رسیده است .

حق تعالی در ذات همین فرزند آدم است ،
سی و دو حرف کلام خدای تعالی است .
بدان که جمله عالم خود خالق است .
آدمی جانی است که خورشید صورت اوست .

همچنانکه نسیمی نشان میدهد درك انسان ، فهم شرف انسانی و دریغ فوری از جانبازی و فداکاری برای والائی و سربلندی انسان از اعمال بزرگ انسانی است . « اهل نظر » و « اهل بصیرت » یعنی

روشنفکران و انسانهای کامل زمانه ، لیاقت انسانی را بهتر درك کرده و برای ارجمندی شرف انسانی هر چه از دستشان برمی آید دریغ نمی کنند .

به لبث اهل نظر جان گفتند ، پسندیده بود
بدهانت نقطه پنهان گفتند پسندیده بود .
آنانکه بصورت آدم سجده میکنند ترا
باعرش صورت رحمان گفتند ، پسندیده بود

هنرمند بزرگ با نشر و تعمیم ایده های « اهل نظر » انسانهای
بیشرو و روشن فکر زمانه ، نشان میدهد که « دیوان العین » (منظور
شاعر تیپهای منفی مانند اشغالگران ، استثمارگران ، زاهدان و
واعظان میباشد) به ناحق لیاقت و ارزش انسانی را بی ارج مینمایند .
در مورد تیپهای منفی شاعر قبل از هر چیز زاهدانی که احکام
دینی را محافظت مینمایند جای مخصوصی دارند . در اشعار نسیمی ، زاهد
دشمن بی امان ذوق انسانی ، شعر ، سخن بدیع ، کلام موزون ، هنر لیاقت
و شرف انسانی است . زاهد شعر را نمی پسندد ، آیه مشهور قرآن درباره
شاعران دوره بت پرستی « والشعراء ینبجهم الفأون » (شعراء را گمراهان
دنبال می افتند) در دست زاهدان بهانه اساسی شده و همیشه با ذکر
این آیه به مخالفت با شعر می پرداختند .

لاکن ما خوب میدانیم که جریانهای مرتجع دینی و طبقات
پرچمدار قانون روحانیت ، خود از سخن موزون و هنر همیشه استفاده

و بهره گرفته‌اند. واعظان، خطیبان، مفسران، حتی همین زاهدان خودشان برای به‌نظم درآوردن و مرتب کردن قواعد و قوانین دین در کتابهای رساله و عقیده و تفسیرهای نوشته شده درباره قرآن و حتی موعظه‌هایشان بر بالای منبر برای اثبات مقصد و مرام خود بطور مناسب و موافق به شعر و ادبیات رجوع کرده‌اند. دین، کلیسا و مسجد شعر و هنر را همیشه مطیع خود ساخته و در بهره‌گیری از شعر و هنر بعنوان وسیله‌ای برای تأثیر بیشتر دین و محکم کردن اعتقادات و حفظ منافع خود کوشیده‌اند. این هنر مترقی و پیشرو همیشه در ترقی و تعالی اجتماع انسانها خدمت کرده و در حال خدمت است.

نسیمی برای تنقید و افشا کردن جوانب سست عقاید دینی، ماهیت افسانه‌ای و جهانی که باعث شکست معنویات انسانی است از ادب و هنر بطور استادانه بهره گرفته است.

بدین خاطر، شاعر زاهد را که تعمیم دهنده احکام دینی است، با تیپ منفی‌اش برای افشاء و نقدا احکام دینی انتخاب کرده است. نسیمی زود بزود به همین زاهد رجوع می‌کند، بعضاً با او «دردهایش را تقسیم می‌کند» و گاهی فکر دوری جستن از او را با او در میان می‌گذارد و به این ترتیب در هر دو حال زاهد را به تمسخر و استهزاء می‌گیرد. هنرمند بزرگ سعی دارد اعمال زاهد محروم از ذوق و سعادت را همراه با صوفیها افشا کرده و رسوایشان سازد.

نسیمی فکر خود را در مورد زاهد و صوفی گاهی بصورت مستقیم

ولی اکثراً سرپوشیده و در لفافه سخن ایفا می کند که در هر حال در
فرمهای آفریده شد، آتشیهای تنقید است که بدرستی به هدف نشان -
شده اند.

شاعر زاهد و صوفی را بعنوان مخلوق غدار، بی قید، بی مغز و پوسیده -
مغز به طنز می کشد و آنها را اشخاصی غافل از نشئه زندگی - عشق انسانی
که به انسان جلا می بخشد و معنویت او را تعالی می دهد - درك نکننده
زیبایی و قدرت دوستی مانند ریشه ای کرم خورده تصویر می کند. حتی
در اشعار غنایی نسیمی چنین چهره هائی همیشه به طنز کشیده شده است:

اسرار زلفت را زاهد کجا داند،

که تسبیحش به زنا رمی ماند.

... فقیه از آدم اکراه دارد به او سجده نمی کند،

خلقت این دیو به امار می ماند.

... صوفی بی صفا همیشه در اضطراب است

از این جهت به بو تیمار می ماند.

شاعر در اینجا در فرمهای هماهنگ غنایی و هجایی، نا آگاهان به
اسرار زلف، زاهدانی که تسبیحشان به زنا رمی ماند طبیعت و خوی
آنها را که مایل امر دادن هستند افشا می کند. بین سخن و عمل
زاهد تفاوت فاحش و مسافت بسیاری است. او از معنویت انسان واقعی
که محتاج سجده حقیقی است دور میباشد.

صوفی محروم از ذوق و صفائیز مانند پرنده بوتیمار می باشد .
 بوتیمار پرنده ای است که بنا به روایت مردم ، همیشه در کنار آب
 می نشیند در حالیکه به آن اعتنائی ندارد و از آن نمی خورد . می ترسد
 از اینکه بنوشد و آب تمام شود ، بدان جهت همیشه تشنه و لاله زنان
 در کنار آب می ماند . صوفی هم در عین حال که در میان نعمتهای دنیا است
 با ترس از « سوختن در جهنم » از آنها بهره ای نگرفته است ، با
 حسرت به این نعمتها می نگرد . شاعر با تشبیه او به بوتیماریك تشبیه
 بسیار شاعرانه واقعی بکار برده است .

شاعر این صفات زاهد و دیگر صفات او را با آیات زیر بیاد
 انتقاد وطنزمی گیرد :

کار زاهد در محراب ذکر و اطاعت است
 چنگ عاشق در مقابل محبوبش زیرو بم می نوازند
 یا :

زاهدی که تسبیحش شل و زلفش پر چین نباشد
 ذکر او باد هواست ، سجده اش زناست .
 و همچنین :

ای زاهد اگر چه ذکر تسبیح ثوابش زیاد است
 من آنرا با عشق عوض کردم و از ثواب آن گذشتم
 همینطور :

عاشق صادق پرنده نیست ای زاهد ،
 برای شکار او تسبیح را دانه ساز سجاده را دام مکن
 بنا به فکر شاعر ، زاهدی که مردم را در نادانی و جهل نگاه می دارد
 کار و پیشه اش فقط ذکر و دعاست در حالیکه هنر عاشق راستین

عبارت از صبر او بر جفای عشق و ناله کردن در پیش زیبایان مانند صدای
زیر و بم چنگ است.

زاهد بی خبر از عشق و محبت از حقیقت واقعی نیز دور است. بدان
علت تسبیح او در مقابل با عشق چیزی بی ارزش و بی اهمیتی است. چون
این تسبیح نه تنها به قصد شکار و بدام انداختن عاشق دانه هایش بر روی
سجاده پراکنده شده و سجاده نیز غیر از تله و دام واقعی چیز دیگری
نیست. در، ابیات زیر و دیگر ابیات نظیر آن در اشعار نسیمی، اعمال
زاهد با اتهامات برنده ای تنقید و افشاء می شود:

ای «الذی یوسوس» اطاعت هایت هواست،

راه کجبت ذلالت و سخنان پوچت خطاست.

کسیکه بی امانت شد ایمان ندارد،

کسیکه به عهد و فاکرد دینش را گم کرده است.

نسیمی در اینجابه آیه قرآن در حق شیطان (الذی یوسوس فی
صدور الناس) (او، یعنی شیطان، در قلب انسانها شک و تردید می آفریند)
اشاره کرده، صفات مخصوص شیطان را با استعاره به زاهد منسوب
می دارد.

بدین ترتیب شاعر از قوانین و احکام دینی، تعالیم و تلقینات روحانی
استفاده برده و در شخصیت زاهد عموم روحانیت را جمع را تنقید، و افشاء
می کند. به فکر او، زاهد غیر از شیطانی که گمراه کننده مردم
آفریننده صدها شک و وسوسه، شبهه و اضطراب در قلب انسانها، چیز

دیگری نیست. زاهدان در واقع دینی را که قبول کرده اند احکام آن را از هم می‌پاشند. چشمان آنها از قدرت دیدن حقیقت عاجز است :
از صورت حق چشمان خود را می‌بندد، نمی‌داند از چیست ،
حیله‌اش مانند شیطان است ، مگر از حق بیزار شده ؟

نسیمی در تمام آفرینش‌های ادبی خود به عقاید موهومی چون بهشت، جهنم، آب کوثر، دعوت دین به اطاعت کور کورانه و وعده‌های پوچ آن سرعناد نشان داده و در اشعارش زیباییهای واقعی حیات را ترنم کرده است . شاعر در مبارزه با موهومات و خرافات نخست زیباییها را می‌ستاید و صفات قدسی آنرا گاه آشکار و گاهی در لفاف سخنان هنرمندانه اش ترنم می‌کند . در حالیکه دین با تلقین «خدا در بهشت دینداران را از شراب پاک سیراب خواهد کرد» ، شاعر لبان آتشین زیباییان را که از عشق به حیات شعله ور شده و زبانه می‌کشد بعنوان سرچشمه واقعی احتیاج پیش می‌کشد و آنرا از شراب «می سلسبیل» و «آب کوثر» وعده داده سده بر تر می‌یابد :

بیا دلبر که مشتاقم دلم دیدنت را آرزو دارد ،
از غمت زار شد از وصل تو شکر می‌خواهد ،
« ثقاهم ربهم^۱ » از لبانت بجانم خبر می‌دهد
دلم از لبانت برای دردهایش چشمه می‌خواهد ،
یا :

لبانت از شرابه‌ای بهشت خبر می‌دهد ، از آن جهت
لبت سلسبیل شد نامش کوثر گفتند

۱- اشاره به شرابه‌ای بهشت .

به عقیده شاعر بهشت و جهنم پرده‌های سیاه کشیده شده بر روی صورت زیبایهاست . بدین علت است که او انسانها را به فرار از وعده‌های پوچ و بهره‌گیری از نعمات دنیوی وزندگانی دعوت می‌کند: وعده را بگذار، ای دل ، بیا این دم خوش است ،

دی گذشت ، فردا غایب است ، پس این دم خوشست
بدین منوال شاعر از قناعت صوفیها که می‌گویند «ما تسلیم - شدگان تیرقضا هستیم» فاصله زیادی می‌گیرد .

بعقیده نسیمی دیروز گذشته است . فردا هنوز نیامده و نرسیده است . پس در میان این دو، زمان ناموجود زمان حال حاضر است که باید از آن استفاده کرد .

در اشعار شاعر ، عشق مایه زندگی است و مزیت انسان ، کیفیت معنوی ، لیاقت و شرف او در درك عشق حقیقی است . بنابه عقیده او دوست داشتن زیبائیها ، دوست داشتن زندگی است .

درك عشق در واقع فهم معنا و فلسفه زندگی است . فداکاری در راه عشق ارزشمندی لیاقت انسانی است . عشق مترادف تعالی یافتن بزرگوار بودن ، عظمت و وقار داشتن است :

به‌زاهدی که مرا به‌فردوس دعوت می‌کند ، بگو
بگفته او چشم مدوز که من گلزار خود را یافتم .
ای غافل مضطرب که نقد را به‌طرار داده‌ای ،
آن ماهروی طره طرارم را یافتم .

لاکن قوای سیاه جامعه او دشمن غدار جدیتهای و کوششهای
بیدار کننده آفریده‌های او در مورد حیات عشق و سعادت به گروههای
زحمتکش بود. بدین خاطر شاعر با زاهد و « صوفی سالوس » با
استعارات جالبی در مقابل همین قوای سیاه رو در روی ایستد و آنها
را به آتش انتقاد کشنده خود می‌اندازد :

زاهد بمن گفت که خوب را دوست ندار
خطاست فکر زاهد خطاست .

این اسرار را کجا داند عزازیل (ریا کار) ،
که طاعت آن زرق و ریاست

نسیمی در مقابل این بلای وحشتناک یعنی احکام دینی که
انسان را از عشق به حیات ، از آرزوی خلق کردن و زندگی کردن و
از کیفیت محبت و احترام به بشریت ، وطن و عائله محروم می‌کرد از
عناد برآمد و موقعیتی مخالف آشتی ناپذیر در مقابل آنها بخود می‌گیرد.
شاعر در مقابل به آفریدن سیماهای دلخواه خود می‌پردازد این سیماها
چهره‌های انسانی و زیبای عاشق و معشوق بود . زیبایی برای شاعر ،
جنت ، عشق و حوری واقعی بود .

نسیمی ترا با هزار جنت و حوری عوض می‌کند ،
تو برای عاشق هم جنت و هم حوری .

شاعر نشان میدهد ، انسانهایی که بی‌خبر از چگونگی دوست
داشتن عشق و زیبایی هستند و آنها را که از عشق به حیات دورند و

انسانها را دوست ندارند غیر از سنگهای سیاه چیز دیگر نیستند .

آنکه اسیر حسن آدمی نمی شود

حجراست ، حجراست ، حجراست حجر .

نسمی که به اساس دین اسلام عمیقاً وارد بوده رجا که لازم می آمد از قرآن ، احادیث و روایات دینی استفاده کرده ، در نشر افکار شرف افز انسانی و همچنین افکار متفاوت با افکار ایده آلیستها که برای زمانه اش اهمیت داشت ، می کوشید .

تمام این مسائل نشان می دهد که نسمی در عین حالیکه نغمه پرداز يك عشق را ستین و مترنم گرد دوستی بین ملتها بوده ، به ثبوت می رساند که برای رسیدن به این آرمانهای بشری و ایده های بشر دوستانه احکام دینی در مقابلش سدی چون دیوار چین کشیده است .

در آسیای نزدیک مبارزاتی که علیه خرافات دینی باشد کم نبوده است ، لیکن در میان این مبارزات زندگی پراز فداکاری و جانبازی نسمی و آثار آتشین و کوبنده او بی توجه به محدودیت معین تاریخی و تضادهای دوران ، با جهان بینی پیشرو و مبارز زمانه اش بسیار چشمگیر می باشد .

« پایان »

